

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی، جلسه ۹، ظهور توحیدگرایی آمریکایی. دین در انقلاب آمریکا

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در تدریس خود در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۹، ظهور توحیدگرایی آمریکایی است. دین در انقلاب آمریکا.

و به شماره پنج رسیدیم. ما در مورد واکنش کلیساها صحبت می‌کنیم. برخی از کلیساها به طور خاص تحت تأثیر انقلاب آمریکا قرار گرفتند، یا انگلیکانیسم، زیرا تعداد آنها در آمریکا به طور قابل توجهی کاهش یافت زیرا آنها طرفدار بریتانیا بودند، بدیهی است، یا از سوی دیگر، جماعت‌گرایی، که عمدتاً طرفدار انقلاب بود و از انقلاب حمایت کرد.

خب، ما در مورد کلیسای انگلیکان، کلیسای کاتولیک رومی و کلیسای متدیست آمریکایی صحبت کردیم. مورد پنجم، فرقه‌های دیگر. فرقه‌های دیگری هم هستند که تحت تأثیر قرار نگرفتند و من فقط به عنوان مثال به سه مورد اشاره می‌کنم.

و آنها باپتیست‌ها، پرسبیتترین‌ها و کواکرها بودند. بنابراین، برخی از فرقه‌ها به هیچ وجه تحت تأثیر قرار نگرفتند، مانند باپتیست‌ها، پرسبیتترین‌ها و کواکرها. در سال ۱۹۷۶، به عنوان جشن دوستمین سالگرد جنگ انقلابی در سال ۱۹۷۶، نمایش‌های زیادی و غیره برگزار شد.

و من خیلی علاقه‌مند بودم. به تالار فانویل رفتم تا برخی از آن نمایشگاه‌ها را ببینم، و خیلی واضح نشان داد که بسیاری از آن فرقه‌ها، به خصوص آن‌هایی که اشاره کردم، باپتیست‌ها، کوئیکرها و پرسبیتترین‌ها، واقعاً تحت تأثیر قرار نگرفته‌اند، اما مطمئناً مسیحیانی بودند که در دو طرف ماجرا بودند، که برخی طرفدار انقلاب بودند، برخی طرفدار بریتانیا، اما خود فرقه‌ها چندان تحت تأثیر قرار نگرفتند. و بعد به یونیورسالیسم، شماره شش می‌رسیم، چون هنوز در مورد یونیورسالیسم صحبت نکرده‌ایم، بنابراین فقط به آن اشاره می‌کنیم.

بله. جشن دوستمین سالگرد جنگ استقلال. برای مثال، در بوستون، در سال ۱۹۷۶، همزمان با جشن دوستمین سالگرد، نمایش‌ها و رویدادهای زیادی برگزار شد.

بسیار خب، بیاید در مورد یونیورسالیسم صحبت کنیم چون هنوز در مورد آن صحبت نکرده‌ایم، و سپس مختصری در مورد حضور در کلیسا در این مدت خواهیم گفت. یونیورسالیسم، بدیهی است، اعتقادی است که همه مردم نجات خواهند یافت، که همه مردم، نوعی جهنم وجود نخواهد داشت، همه به بهشت خواهند رفت، همه رستگار خواهند شد، همه نجات خواهند یافت. بنابراین، ما هنوز در مورد یونیورسالیسم صحبت نکرده‌ایم.

بنیانگذار یونیورسالیسم مردی به نام جان موری بود و این تاریخ‌های اوست و او یونیورسالیسم را در بریتانیا تأسیس کرد. سپس، در سال ۱۷۷۰، به آمریکا آمد و شروع به گسترش پیام یونیورسالیسم در آمریکا کرد. یونیورسالیسم پیامی بود که با بسیاری از باورهای منطقی مردم در مسیحیت مطابقت داشت.

مسیحیت یک دین عقلانی، یک دین معقول بود، و مطمئناً برای مردم به نظر می‌رسید که باور به اینکه فیض خدا قرار است همه را نجات دهد، منطقی است، باور به این موضوع تا حدودی منطقی است. سه نوع دیدگاه از سوی جهانی‌گرایان وجود داشت که فقط می‌خواهم به آنها اشاره کنم زیرا آنها یک دیدگاه واحد نداشتند؛

آنها به یک معنا سه نوع دیدگاه ظریف داشتند. اولین دیدگاه این بود که مسیح بر روی صلیب تاوان کامل را پرداخت.

بنابراین، این افراد به صلیب مسیح نگاه می‌کردند؛ آنها می‌گفتند که او بر روی صلیب مرد، او برای همه مردم مرد، و تاوان کامل را پرداخت. و تحت این نکته اول، آنچه آنها علیه آن واکنش نشان می‌دهند، هر نوع برداشت کالونیستی از برگزیدگان است. آنها علیه هر گونه برداشتی از تقدیر الهی واکنش نشان می‌دهند.

بنابراین، از نظر یونیورسالیست‌ها، این اولین مورد است: مسیح برای همه مرد. دوم، آنها معتقدند که وقتی مردم می‌میرند، بلافاصله به حضور خدا برده می‌شوند. بنابراین، همه، هیچ کس مورد قضاوت قرار نمی‌گیرد؛ آنها ایمان خواهند آورد، و سعادت الهی آنها از زمانی که مردم می‌میرند آغاز می‌شود.

مورد سوم جایی است که بخش ظریف ماجرا وارد می‌شود. در مورد تشخیص اینکه انسان آزادی نه گفتن به خدا را دارد چگونه؟ در مورد تشخیص اینکه چیزی به نام گناه در این دنیا وجود دارد چگونه؟ در مورد آن چگونه؟ در مورد افرادی که در این دنیا گناهکار هستند و علیه خدا شورش می‌کنند چگونه؟ آنها چگونه در این داستان جای می‌گیرند؟ خب، یونیورسالیست‌ها معتقد بودند که پس از مرگ، زمانی برای تطهیر وجود خواهد داشت. این دقیقاً برزخ کاتولیک رومی نبود، اما یک دوره تطهیر وجود داشت که در آن زمان آنها آماده می‌شدند تا در مقطعی از تجربه پس از مرگ خود، در مقطعی بتوانند به ملاقات خدا بروند.

اما این زمان تطهیر ابدی نیست. جهنم نیست. مجازات ابدی نیست.

این بیشتر یک پاکسازی برای آماده شدن برای ملاقات با خداست. بنابراین، وقتی به یونیورسالیست‌ها نگاه می‌کنید، آنها سه نوع نکته دارند که سعی در بیان آنها دارند. ۱۷۹۰، بنابراین پس از جنگ انقلابی، یونیورسالیست‌ها یک کنوانسیون برگزار کردند.

آنها به اندازه کافی قوی بودند. من دقیقاً نمی‌دانم چند نفر در کنوانسیون بودند. باید در موردش تحقیق کنم.

اما آنها به اندازه کافی قوی بودند که یک گردهمایی برگزار کنند. خب، آنها آن گردهمایی را کجا برگزار کردند؟ در فیلادلفیا. شهر فیلادلفیا، عشق برادرانه.

به نظر می‌رسید همه دوست داشتند برای برگزاری همایش‌هایشان در دنیای یونیورسالیست به فیلادلفیا بروند. بسیار خب. بگذارید، همانطور که در طرح کلی شما می‌بینید، فقط می‌خواهم در مورد حضور در کلیسا در زمان انقلاب صحبت کنم و بعد به بحث بعدی می‌پردازیم.

بسیار خب. حضور در کلیسا در زمان انقلاب. دو افراط وجود دارد که باید از آنها اجتناب کرد.

و حقیقت احتمالاً جایی در میانه است. به نظر من، یک افراط، افراط اسطوره‌ای در مورد حضور در کلیسا است. افراط اسطوره‌ای که باید از آن اجتناب کرد می‌گوید که همه به کلیسا می‌رفتند.

همه این افراد هر یکشنبه در کلیسا بودند و مؤمنان بسیار معتقدی بودند. آنها به همه این فرقه‌های مختلف تعلق داشتند، بنابراین کل جمعیت آمریکا در کلیسا بودند. خب، هیچ چیزی نمی‌تواند این را تأیید کند. ما اشاره کردیم که بسیاری از این افراد دئیست بودند.

آنها به طور منظم به کلیسا نمی‌رفتند و غیره. بنابراین، این نهایت افسانه‌ای است که باید در مورد حضور در کلیسا از آن اجتناب کرد. فکر نمی‌کنم بخواهیم این مسیر را ادامه دهیم.

حال، دومین مورد افراطی که باید از آن اجتناب کرد، نگاه کوتاه‌بینانه به حضور در کلیسا است. و نگاه کوتاه‌بینانه می‌گوید که شما فقط می‌توانید حضور در کلیسا را با عضویت واقعی در کلیسا بسنجید. و در برخی جاها، عضویت در کلیسا نسبتاً پایین بود.

اما این یک دیدگاه کوتاه‌بینانه خواهد بود، زیرا واقعیت این است که بسیاری از افرادی که عضو کلیسا نشده بودند، در کلیساها شرکت می‌کردند. بنابراین، بسیاری از مردم به کلیسا می‌رفتند، اما به هیچ فرقه خاصی نپیوسته بودند. آنها به کلیسای محلی یا کلیسای انگلیکان محلی یا هر جای دیگری می‌رفتند.

بنابراین، به طور کلی، محققان دریافته‌اند که حضور در کلیسا بسیار بیشتر از عضویت در کلیسا است، بنابراین، به طور کلی، به نظر می‌رسد که اینطور باشد. اگر بخواهم آماری در حدود سال ۱۷۸۰ به ما بدهم، به نظر می‌رسد که حدود سه پنجم جمعیت در سال ۱۷۸۰، پس از جنگ انقلاب آمریکا و پس از اینکه ما به عنوان یک ملت جدید مستقر شدیم، به طور منظم در کلیسا شرکت می‌کردند.

بنابراین، حدود سه پنجم جمعیت به کلیسا می‌روند. به نظر می‌رسد که این میزان در زمان جنگ استقلال کاهش یافته بود، اما اکنون دوباره در حال افزایش است. و حالا، قرار است بعداً در سخنرانی‌ای با عنوان «دومین بیداری بزرگ» «اتفاقی بیفتد، اما بعداً به آن خواهیم پرداخت»

بسیار خوب، برای اینکه مطمئن شویم همه ما اینجا را خوب فهمیده‌ایم، بیایید به درس ششم، «ظهور یکتاپرستی آمریکایی» برویم. ابتدا پیشینه را ارائه می‌دهیم و سپس درباره یکتاپرستی در آمریکا، به خصوص اینجا در بوستون، صحبت خواهیم کرد. خوب، این درس ششم است و امتحان تا درس ششم و از جمله آن را شامل می‌شود.

به همین دلیل است که کاش دوشنبه اینجا بودیم. می‌توانستم این سخنرانی را انجام دهم، و دوست دارم حدود یک هفته قبل از امتحان شما سخنرانی‌هایم را تمام کنم تا زمان کافی برای مطالعه داشته باشید. اما اوضاع ما خوب است. خوب، اول از همه، این پیش‌زمینه است.

خب، توحیدگرایی چیست؟ توحیدگرایی، البته، عدم اعتقاد به تثلیث و اعتقاد به وحدانیت خداست. توحیدگرایی می‌خواهد بر توحید تأکید کند و برای انجام این کار، توحیدگرایان معتقدند که تثلیث علیه توحید است. در کلیسای اولیه، توحیدگرایی وجود داشتند که خود را توحیدگرا نمی‌خواندند، اما توحیدگرایی در کلیسای اولیه در جایی بود که مردم تثلیث را انکار می‌کردند و فقط توحید خالص را می‌پذیرفتند، اما با این وجود خود را مسیحی می‌نامیدند.

اما آن توحیدگرایی که ما به آن علاقه‌مندیم، توحیدگرایی که واقعاً وارد زندگی و فرهنگ آمریکایی شده است در واقع از قرن شانزدهم آغاز می‌شود و با مردی به نام مایکل سروتوس آغاز می‌شود. این نامی است که شما با آغاز توحیدگرایی در دوران اصلاحات مرتبط می‌دانید. مایکل سروتوس یک توحیدگرا بود و علیه جان کالوین، که او نیز یکتاپرست بود، استدلال می‌کرد، اما جان کالوین، البته، به تثلیث اعتقاد داشت.

خلاصه داستان مایکل سروتوس: مایکل سروتوس در سال ۱۵۳۳ به ژنو آمد. آنجا جایی بود که کالوین در ژنو موعظه و تدریس می‌کرد. ژنو به نوعی به یکی از مراکز بزرگ اصلاحات مذهبی تبدیل شده بود.

مایکل سروتوس، حالا می‌خواهم مطمئن شوم که این را فهمیده‌ایم، چون اگرچه مستقیماً به این دوره مربوط نمی‌شود، اما اغلب کالوین را به خاطر سوزاندن مایکل سروتوس در آتش سوزنش می‌کنند. کالوین این کار را نکرد. افرادی که می‌گویند کالوین این مرد را در آتش سوزانده، تاریخ خود را نمی‌دانند.

، کالوین سعی کرد مایکل سروتوس را متقاعد کند که به ژنو نیاید. او فکر می‌کرد که اگر سروتوس به ژنو بیاید، سروتوس به دردرس خواهد افتاد. بنابراین، سعی کرد او را متقاعد کند که به ژنو نیاید.

، سروتوس می‌خواست به ژنو بیاید. او می‌خواست با کالوین مناظره کند. سروتوس توسط مقامات دستگیر شد. نه توسط مقامات مدنی، نه توسط کالوین، و سپس سروتوس در آتش سوزانده شد.

حالا باید ذهنمان را به قرن‌های ۱۶ و ۱۷ برگردانیم. چرا در آن زمان مردم را در آتش می‌سوزاندند؟ برای حفظ خیر عمومی، برای حفظ جامعه، نظم اجتماعی، و مردمان تهدیدی برای نظم اجتماعی هستند. بنابراین، مایکل سرواتس به همین دلیل در آتش سوزانده شد، نه توسط کالوین، بلکه توسط مقامات مدنی.

بنابراین، ما می‌خواهیم از سروتوس نام ببریم. با این حال، مردی که بیش از همه برای ما جالب است، یا چند نام وجود دارد، اما یکی از آنها جان بیدل است. به خاطر جان بیدل، در اینجا تاریخ‌های جان بیدل آمده است.

، جان بیدل شروع به سازماندهی چیزی کرد که آن را تفکر توحیدی در انگلستان می‌نامید. بله، بسیار خوب، بله. کالوین، داستان طولانی است، اما کالوین در ژنو بود، و بعد آنها او را از شهر بیرون کردند.

اما بعد، وقتی دیدند که الهیات و موعظه‌های او چه تأثیر خوبی بر فرهنگ و جهان ژنو داشته است، او را دوباره دعوت کردند. بنابراین، او به شخصی تبدیل شد که به ژنو کمک کرد، به نوعی، لحنی اخلاقی و فرهنگی در ژنو ایجاد کند. این یک حکومت دینی نبود.

او به هیچ وجه کارمند دولت نبود. او واعظ بود و کلیسای خودش را داشت، اما شخصیت بزرگی بود؛ او تأثیر زیادی بر زندگی ژنو گذاشت. ژنو به شهری با اصلاحات پروتستانی تبدیل شد.

و در واقع، او آکادمی ژنو را تأسیس کرد تا مردم از سراسر اروپا بتوانند بیایند و در آکادمی ژنو تحصیل کنند و تفکر و اندیشه‌های او را به کشورهای خود ببرند و غیره. بنابراین، ژنو نمونه‌ای از یک شهر اصلاح‌شده است و مقامات مدنی از کالوین به خاطر تأثیری که بر زندگی مدنی از نظر اخلاق و غیره داشت، سپاسگزار بودند. آیا این کمی کمک می‌کند؟ ژنو چه مدت به عنوان یک شهر اصلاح‌شده دوام آورد؟ خوب، منظورم این است که هنوز هم میراث پروتستان قوی دارد، به نظرم، اما مطمئناً دوام آورد؛ منظورم این است که برخی از پیوریتن‌ها در ژنو پناه گرفتند.

از آنجا که این شهر، شهری با جمعیت پروتستان کالوینیست بسیار قوی بود، مردم کالوینیست بودند. او به سروتوس هشدار داد که به ژنو نیاید، زیرا می‌دانست اگر او به ژنو بیاید، مقامات مدنی با او چه خواهند کرد. سروتوس آنجا بود، سروتوس آمد، کالوین حتی وقتی او زندانی بود، به ملاقاتش رفت.

او به ملاقات او در زندان رفت. و واقعاً فکر می‌کرد، فکر می‌کرد، می‌دانید، می‌خواست سروتوس خدا را در کمالش، در کمال تثلیثش ببیند. بنابراین سعی کرد آن خدمت را با سروتوس داشته باشد، اما فایده‌ای نداشت.

مقامات مدنی او را در آتش سوزاندند. بسیار خوب، جان بیدل. جان بیدل کسی است که برای ما جالب است زیرا او کسی است که وحدت‌گرایی را در انگلستان شکل داد.

خب، توحیدگرایی در قرن هفدهم به خوبی در جامعه عقل‌گرای انگلیسی جا افتاد. بنابراین، توحیدگرایی و عقل‌گرایی واقعاً به زیبایی با هم جور در می‌آیند، زیرا توحیدگرایان ایمان مسیحی را به شیوه‌ای بسیار عقلانی توضیح می‌دادند. حالا، اتفاقاً که در انگلستان افتاده این است که شروع به رشد کرده است.

به دو دلیل، در زمان بیدل، این سبک واقعاً در انگلستان قوت گرفت. دلیل اول: خب، نه هر دو در زمان بیدل، اما او این کار را شروع کرد.

اما دلیل اول این است که در زمان بیدل، این به نوعی تلاش تبلیغی تبدیل شد. پیروان کلیسای توحیدی سعی کردند در سراسر انگلستان مبلغ مذهبی باشند تا مردم را متقاعد کنند که باید توحیدی باشند. و در واقع، آنها بسیاری از باپتیست‌ها و پرسبیتریه‌ها را که به توحیدگرایی روی آوردند، متقاعد کردند.

بنابراین، در زمان بیدل، نوعی تبلیغ مذهبی - نوعی، نمی‌دانم، انگیزه تبلیغ مذهبی - به گسترش توحیدگرایی در انگلستان کمک کرد. بسیار خب. دلیل دوم رشد آن در انگلستان بعد از دوران بیدل است، اما این ما را به نام دیگری می‌رساند، و نام او دکتر جوزف پریتلی است.

خب. حالا، چرا اسم جوزف پریتلی را می‌شناسید؟ چرا این اسم برای شما آشناست؟ چون او در آن زمان دانشمند شناخته‌شده‌ای در انگلستان بود. او شخص بسیار شناخته‌شده‌ای بود، دکتر جوزف پریتلی.

خب، او اینجاست. همانطور که یکی از نویسندگان گفته، او یک شیمیدان، یک متفکر و یک فرد منطقی است. جوزف پریتلی، با اینکه در کلیسای انگلیکان بزرگ شده بود، به یک کلیسای توحیدی تبدیل شد.

بنابراین، این مرد که در انگلستان از جایگاه والایی برخوردار بود، به یک موحد تبدیل شد و حتی به مقام کشیش موحد رسید. و این واقعاً آرمان موحدگرایی را پیش برد. و این نوع پیشینه انگلیسی برای موحدگرایی مطمئناً به آمریکا نیز منتقل خواهد شد.

اتفاقاً، سرانجام در سال ۱۸۱۳ در انگلستان به رسمیت شناخته شد. در همان سال به عنوان یک دین فرقه‌ای مشروع شناخته شد. بنابراین، توحیدگرایی از طریق بیدل و سپس از طریق کشیش‌ها به آن شکل درآمد.

بسیار خوب. حالا، هنوز، از نظر پیشینه، تغییری در تفکر توحیدی از زمان بیدل به زمان پریتلی و بعد از آن وجود دارد. پس اجازه دهید در مورد آن تغییر صحبت کنم زیرا اگر آن تغییر را نفهمیم، از نظر تاریخ توحید، تصور اشتباهی از آن خواهیم داشت.

حتی یونیتارین‌های اولیه و کاهنان نیز نمونه‌های خوبی از این موضوع هستند. بنابراین، همانطور که می‌بینید، او کمی بعد از بیدل می‌آید. اما یونیتارین‌های اولیه بسیار بر کتاب مقدس تمرکز داشتند.

کتاب مقدس برای آنها بسیار مهم بود. و آنها زیاد از کتاب مقدس می‌خواندند. آنها زیاد از کتاب مقدس موعظه می‌کردند.

آنها از روی کتاب مقدس آواز می‌خواندند، چون کتاب مقدس برایشان بر این خدای واحد که خدای عشق بود، تأکید داشت. البته، آنها با متن کتاب مقدس مشکل داشتند، به خصوص با تجسد و سپس معجزات عیسی، مرگ او بر روی صلیب، رستاخیز او و عروج او. آنها با متن کتاب مقدس مشکل داشتند، اما همچنان سعی می‌کردند از طریق متن کتاب مقدس با آن کنار بیایند.

آنها همچنان سعی می‌کردند با کتاب مقدس کار کنند، اما در عین حال در مورد اعتقادات توحیدی خود نیز قاطع بودند. بسیار خب، اکنون، همانطور که دیگر توحیدگرایان شروع به این کار کردند، نسل‌های دیگر نیز شروع به ورود به توحیدگرایی کردند و کتاب مقدس کمتر و کمتر مورد استفاده قرار گرفت. در نهایت، بسیاری از توحیدگرایان تصمیم گرفتند که دیگر به کتاب مقدس نیازی نداریم.

هر چیزی که ما باور داریم را می‌توان با عقل، با استفاده از توانایی‌های عقلانی و با استفاده از استدلال‌هایمان، درک کرد. بنابراین، کتاب مقدس منتشر شد. و بنابراین برای مدتی، توحیدگرایی به نوعی بین این جناح قدیمی این جناح محافظه‌کارتر، این توحیدگرایان کتاب مقدسی، و جناح جدید، این افراد لیبرال‌تر، این توحیدگرایان منطقی، شکاف برداشت.

بنابراین، برای مدتی، فرقه‌ی توحیدی دچار انشعاب شد، اما در نهایت، جناح کتاب مقدس از بین رفت. در نهایت، جناح کتاب مقدس از بین رفت و توحیدی در انگلستان به یک دین کاملاً عقلانی تبدیل شد. حالا، اتفاقی که می‌افتد، البته برای ما، اتفاقی که می‌افتد، این است که شروع به ورود به آمریکا می‌کند.

خب، این توحیدگرایی در آمریکاست، این شماره ب است. خب، اولین شخصی که در آمریکا برای ما جالب است، مردی به نام جیمز فریمن است. و تاریخ‌های جیمز فریمن هم هست، از ۱۷۵۹ تا ۱۸۳۵. خب، خلاصه‌ای از جیمز فریمن.

جیمز فریمن کلیسایی به نام داشت، باید اینها را مرتب می‌کردم، اما او به، اینجاست، خب، جیمز فریمن کلیسایی در بوستون به نام کلیسای کینگ داشت. خب، او کشیش کلیسای کینگ است. شما کلیسای کینگ را خواهید شناخت، درست است؟ چون همه شما بوده‌اید. آیا کسی هست که در مسیر آزادی نبوده باشد؟ به هر حال، آیا کسی در این اتاق هست؟ می‌توانید این را اعتراف کنید؛ اشکالی ندارد، حتی اگر دو، سه، چهار سال گوردون بوده باشید.

آیا در مسیر آزادی بوستون بوده‌اید؟ باید بروید، باشه، نه، باشه. خب، ما قرار است بخش‌های خاصی از مسیر آزادی را پیاده‌روی کنیم. بنابراین، اعتراف برای روح خوب است.

بنابراین، اگر قرار است به اردوهای میدانی بروید، مطمئناً در بخش‌های خاصی از مسیر آزادی پیاده‌روی خواهیم کرد. این مسیر در مسیر آزادی غالب است. اگر در مسیر آزادی پیاده‌روی کرده‌اید، از کنار این کلیسا عبور کرده‌اید.

این غالب است. اینجا کلیسای کینگ است. جیمز فریمن کشیش انگلیکان در کلیسای کینگ بود.

در سال ۱۷۸۵، این یک تاریخ مهم است و شما می‌خواهید به آن تاریخ توجه کنید. در سال ۱۷۸۵، این کلیسا به اولین کلیسای توحیدی در آمریکا تحت رهبری جیمز فریمن، تحت رهبری کشیش و تحت رهبری کشیش تبدیل شد. بنابراین، اینجا یک کلیسای انگلیکان دارید که به عنوان یک جماعت تحت رهبری فریمن، به انگلیکانیسم روی می‌آورد. و بنابراین، همه چیز از اینجا در بوستون شروع می‌شود.

همه چیز آنجاست. این یک کلیسای انگلیکان بود، و یک کلیسای توحیدی بود، و به اولین کلیسای توحیدی در آمریکا تبدیل شد. حال، دومین فردی که باید از نظر مسیحیت آمریکایی به او اشاره کرد، احتمالاً مهم‌ترین فرد در نوع شکل‌گیری توحیدگرایی است.

و اسمش ویلیام الری چانینگه. و این عکسی از ویلیام الری چانینگ جوان هست. باشه.

ویلیام الری چانینگ کلیسای کلیسای جماعت خیابان فدرال در بوستون داشت. بنابراین، کلیسای جماعت خیابان فدرال. امروزه، به آن کلیسای جماعت خیابان آرلینگتون می‌گویند، و اینجاست، اما این کلیسای جماعت خیابان فدرال زمانی است که ویلیام الری چانینگ کشیش و پیشوا بود.

ما از اینجا رد می‌شویم. اینجا الان خیابان فدرال است و اسمش خیابان آرلینگتون است. بنابراین الان کلیسای جماعت خیابان آرلینگتون نامیده می‌شود.

با این حال، امروزه این کلیسا یک کلیسای توحیدی است، زیرا ویلیام الری چانینگ آن کلیسا را که در ابتدا کلیسای جماعت محور بود، به کلیسای توحیدی تبدیل کرد. درست روبروی کلیسا، مجسمه ویلیام الری چانینگ قرار دارد. بنابراین، ما در یکی از سفرهای میدانی مان، نه اولین سفر، بلکه دومین سفر، توقفی خواهیم داشت و آنجا را خواهیم دید. از کنار کلیسا عبور خواهیم کرد و مجسمه ویلیام الری چانینگ را نیز خواهیم دید.

خب، بیایید یک عنوان، نمی‌دانم، برای چانینگ در نظر بگیریم. ویلیام الری چانینگ پدر توحیدگرایی آمریکایی است. او کسی است که توحیدگرایی آمریکایی را شکل داد و از کلیسای خود شروع کرد.

خب، در مورد ویلیام الری چانینگ، سه تاریخ مهم وجود دارد. اولی سال ۱۸۱۵ است، چون ۱۸۱۵ زمانی است که او... بگذارید عکسی از کلیسایش را پشت آن بگذارم.

در سال ۱۸۱۵، او کلیسای خود را به سمت تبدیل شدن به یک کلیسای توحیدی هدایت کرد. بنابراین، این تاریخ مهمی در زندگی چانینگ از نظر خدمت او، از نظر تبدیل شدن او به رهبری واقعی در شکل‌دهی به توحید آمریکایی به روشی است که جیمز فریمن نتوانست. جیمز فریمن پیش از ویلیام الری چانینگ زندگی می‌کرد.

بسیار خب. تاریخ دوم سال ۱۸۱۶ است. سال ۱۸۱۶ تاریخ بسیار مهمی است زیرا دانشگاه هاروارد در سال یک مدرسه الهیات تأسیس کرد. اساساً یک مدرسه الهیات توحیدی بود و ویلیام الری چانینگ در آنجا ۱۸۱۶ موعظه می‌کرد.

او آنجا تدریس می‌کرد و غیره. بنابراین، او با مدرسه الهیات توحیدی دانشگاه هاروارد ارتباط داشت. حالا، حالا که داریم درباره هاروارد صحبت می‌کنیم، فقط برای یک دقیقه به تاریخ هاروارد نگاهی می‌اندازیم. هاروارد، این دانشگاه در ابتدا به عنوان مکانی برای آموزش واعظان پیوریتن آغاز به کار کرد، یادتان هست؟ و آن تاریخ را به خاطر دارید؟ ۱۶۳۶، جان هاروارد کتابخانه‌اش را برای تأسیس دانشگاه هاروارد اهدا کرد.

حالا به تاریخ ۱۸۱۶ می‌رسیم، و آن تأسیس مدرسه الهیات در هاروارد است، اما به عنوان یک مدرسه الهیات توحیدی. مدرسه الهیات هاروارد جای بسیار جالبی است. حالا، می‌خواهم نکته سومی در مورد هاروارد بگویم. و بعد به تاریخ سوم برای ویلیام الری چانینگ برمی‌گردیم، اما مدرسه الهیات هاروارد جای بسیار جالبی است.

انواع و اقسام آدم‌ها آنجا می‌روند. من در مراسم فارغ‌التحصیلی مدرسه الهیات هاروارد بوده‌ام، و آنجا جای بسیار جذابی است، چون یک دانشجوی می‌آید و آن دانشجوی توحیدی است، و دانشجوی دیگری می‌آید، و آن دانشجوی یهودی است، و دانشجوی دیگری می‌آید، و آن دانشجوی بومی آمریکایی است با شاید هویت مذهبی از نوع بومی آمریکایی. دانشجوی دیگری ممکن است بیاید و بودایی باشد، دانشجوی دیگری ممکن است تائوئیست باشد، اما همه آنها از مدرسه الهیات هاروارد مدرک می‌گیرند، که جالب است.

اما واقعیت این است که بسیاری از انجیلی‌ها به مدرسه الهیات هاروارد رفته‌اند. ما دانش‌آموزانی داشته‌ایم که به مدرسه الهیات هاروارد رفته‌اند. آنها احتمالاً امروزه انجیلی‌هایی در مدرسه الهیات هاروارد هستند.

خب، خیلی از انجیلی‌ها به هاروارد رفته‌اند. خب، اینجا یک مدرسه‌ی علوم دینی لیبرال توحیدی هست که در سال ۱۸۱۶ تأسیس شده. همه جور آدمی برای گرفتن مدرک به آنجا می‌رود، اما انجیلی‌ها هم به آنجا می‌روند.

خب، چند سال پیش، یک بحث جالب درگرفت. این بحث حدود ده سال پیش یا بیشتر بود. راستش را بخواهید، من مقاله را دارم، بنابراین می‌توانم تاریخ آن را ببینم.

این بود، ببینیم، شاید طولانی‌تر از چیزی باشد که فکر می‌کردم. بله، طولانی است. سال ۱۹۸۳ است.

خب، خب، زندگی خیلی سریع می‌گذرد. خب، سال ۱۹۸۳. خب، بحثی در دانشگاه هاروارد و دانشکده الهیات هاروارد در جریان بود.

و بحث این بود که، چون ما تعداد زیادی انجیلی به دانشکده الهیات هاروارد می‌رویم، آیا باید یک کرسی انجیلی در دانشکده الهیات هاروارد داشته باشیم؟ آیا باید کسی را به اینجا بیاوریم تا الهیات انجیلی، مسیحی پروتستان و انجیلی تدریس کند؟ و پاسخ این بود که بله، ما به یک کرسی انجیلی در دانشکده الهیات هاروارد نیاز داریم. و اولین کسی که این کرسی را در دانشکده الهیات هاروارد پر کرد، مردی به نام مارک نول بود. حالا ممکن است با نام او از سایر متون و غیره آشنا باشید.

او در آن زمان در کالج ویتون بود. او اکنون در نوتردام است، اما یک مورخ کلیسای بسیار برجسته و مورخ کلیسای آمریکایی است. مارک نول به عنوان اولین رئیس کرسی انجیلی در مدرسه الهیات هاروارد فعالیت کرد.

من توانستم در سخنرانی افتتاحیه او و تمام مراسم‌های این کرسی انجیلی شرکت کنم. بنابراین، جالب است که به نوعی، با تأسیس یک کرسی انجیلی، مدرسه الهیات هاروارد به ریشه‌های دانشگاه، به نوعی به ریشه‌های پیوریتن‌ها، بازمی‌گشت. بنابراین، بسیار جالب است که همه این اتفاقات رخ داد.

افراد زیادی بوده‌اند؛ جورج مارسدن یکی دیگر از مورخان بسیار مشهور آمریکایی و مورخ بنیادگرایی و انجیل‌گرایی است. او در آن کرسی بوده است. بنابراین، تاریخ جالبی بوده است.

خب، به هر حال، مدرسه الهیات هاروارد اونجا تأسیس شد. ببخشید؟ مارک نول. نه.

الان به آقایی هست که متدیسته و از دانشگاه بوستون اومده. فکر کنم اسمش دیوید همپتون باشه. باید اینو بررسی کنم تا مطمئن بشم.

اما فکر می‌کنم این یک کرسی یک ساله است. بنابراین، فردی که به آنجا می‌رود، به مدت یک سال آنجا خواهد بود، الهیات انجیلی تدریس می‌کند و غیره. و سپس هر سال تغییر می‌کند.

اما افرادی که این کرسی را داشته‌اند، بدون شک محققان بسیار برجسته‌ای هستند. بله، اساساً آن کلیسای توحیدی، احتمالاً می‌توانید به یک کلیسای توحیدی بروید و یک واعظ پیدا کنید. و ما قرار است تا یک دقیقه دیگر در مورد این موضوع صحبت کنیم.

اما احتمالاً واعظی را پیدا خواهید کرد که ممکن است از آیات خاصی از کتاب مقدس، شاید دعای ربانی، یا شاید برخی از خوشابحال‌ها و غیره استفاده کند. اما کرسی انجیلی در دانشکده الهیات هاروارد، آن شخص می‌تواند الهیات انجیلی تدریس کند. این کاری است که او را به آنجا کشانده‌اند تا انجام دهد.

خب، او را آنجا آوردند تا الهیات انجیلی و مرجعیت کتاب مقدس و انواع و اقسام چیزها را تدریس کند. بله، ما از این بابت خوشحالیم. پس نه، دیگر اینطور نیست.

نه، این دانشگاه در سال ۱۸۱۶ به عنوان یک موسسه توحیدی تأسیس شد. حالا، در دانشکده الهیات هاروارد، باید به بیانیه ماموریت یا هر چیز دیگری نگاه کنم تا امروز این را بررسی کنم. اما آنها از همه کسانی که می‌خواهند بیایند و در دانشکده الهیات هاروارد تحصیل کنند، استقبال می‌کنند.

لازم نیست حتماً یونیتارین باشید. اساتید هم برای تدریس در دانشکده الهیات هاروارد لازم نیست یونیتارین باشند. بله.

یه دقیقه دیگه میریم سر اون موضوع. چرا به این موضوع اکتفا نکنم و بریم سر اون موضوع؟ بذار سومین قرار رو برای ویلیام الری چانینگ بذارم.

یادتان هست گفتیم سه تاریخ برای او داریم؟ یکی تاریخ تبدیل شدن کلیسای او به کلیسای توحیدی در سال بود. دیگری تاریخ تأسیس مدرسه الهیات هاروارد در سال ۱۸۱۶. تاریخ سوم واقعاً، واقعاً تاریخ ۱۸۱۵ مهمی است، چون تاریخ سوم زمانی است که ویلیام الری چانینگ انجمن توحیدی آمریکا را تأسیس کرد.

انجمن توحیدی آمریکا، انجمنی از کلیساهای توحیدی بود که با هم به دنبال یافتن زمینه‌های مشترک، بحث در مورد الهیات خود و غیره بودند. این انجمن در سال ۱۸۲۵ تأسیس شد. و ویلیام الری چانینگ بنیانگذار آن بود.

راستش را بخواهید، وقتی در بیکن هیل هستیم، یک پلاک کوچک آنجاست. دیدنش کمی سخت است، برای همین مردم هر روز از کنارش رد می‌شوند و متوجه آن نمی‌شوند. اما یک پلاک کوچک هست که خانه‌ای را که ویلیام الری چانینگ در زمان کشیش بودنش در این کلیسا در بوستون، درست در بیکن هیل، در آن زندگی می‌کرد، به شما نشان می‌دهد.

خب، از این موضوع می‌گذریم. خب، انجمن توحیدی آمریکا در سال ۱۸۲۵ تأسیس شد. بنابراین، این سه تاریخ واقعاً مهم هستند.

خب، حالا هنوز بحث توحیدگرایی در آمریکا مطرح است. اجازه دهید به یک نام دیگر برگردم. و آن نام رالف والدو امرسون و جنبشی به نام تعالی‌گرایی است.

خب، سوال این است که فلسفه متعالی چیست؟ فلسفه متعالی جنبشی برخاسته از توحید بود. به عبارت دیگر، پیروان فلسفه متعالی اساساً توحیدگرا بودند. این کلیسای آنها، فرقه آنها بود.

آنها در چنین سنتی پرورش یافته بودند. اما او به همراه رالف والدو امرسون، مشهورترین فیلسوف متعالی، چه از نظر الهیاتی و چه از نظر ادبی، است. بنابراین من اینجا از رالف والدو امرسون نام بردم.

شما از دوره‌های دیگر با او آشنا هستید. اما با رالف والدو امرسون، ما جنبشی به نام فلسفه متعالی داریم. حال، پنج نکته وجود دارد که می‌خواهم در مورد فلسفه متعالی مطرح کنم.

اول از همه، فلسفه متعالیه در واقع رد عقل‌گرایی توحیدی بود. توحیدگرایی بسیار عقلانی و منطقی شده بود. می‌دانید، این نوعی دفاع از آرمان آنها با عقل است.

و افرادی بودند که در مکتب توحیدی پرورش یافته بودند و از آن نوع عقل‌گرایی بسیار سختگیرانه توحیدی به تنگ آمده بودند. ثانیاً، فلسفه متعالیه، به جای پذیرش جنبش روشنگری، که جنبشی مبتنی بر عقلانیت و خردگرایی بود، جنبش رمانتیک را پذیرفت. بنابراین فلسفه متعالیه، پذیرش رمانتیسیسم است.

و می‌دانید که از نظر فرهنگی، این نوع جنبشی است که پس از عصر روشنگری در قرن نوزدهم شکل گرفت. بنابراین، آنها این را پذیرفته‌اند. سوم، طرفداران تعالی‌گرایی بر حقیقت دینی از طریق شهود تأکید دارند.

حقیقت دینی می‌تواند از طریق شهود و تجربه به شما برسد. نیازی نیست حقیقت دینی را با نوعی اثبات عقلانی اثبات کنید. و نیازی نیست آن حقایق دینی را در کتابی به نام کتاب مقدس بیابید.

در واقع، برای بسیاری از طرفداران تعالی‌گرایی، شما حتی نیازی ندارید که آن حقیقت دینی را در چیزی به نام کلیسا پیدا کنید. می‌توانید آن حقیقت دینی را در احساسات شهودی و دانش درونی شهودی خود بیابید. آن حقیقت دینی می‌تواند به سراغ شما بیاید.

شماره چهار، البته، آنها معتقدند که خدا در قلب هر شخصی است. من دقیقاً نمی‌دانم این یعنی چه، اما خدا در قلب هر شخصی است. خدا به نوعی در اطراف ما حضور دارد.

این نوعی روح کلی تعالی‌گرایی است. خدا در قلب هر فرد است. بنابراین نوعی دین قلبی وجود دارد.

لازم نیست مرتب باشد. به کتاب نیاز نداری. به کتاب مقدس نیاز نداری.

شما به کلیسا نیاز ندارید. شما به ساختمان نیاز ندارید. این در قلب همه هست.

و همچنین، مورد پنجم، که اینجا می‌بینید، خدا در طبیعت نیز ساکن است. این افراد، یعنی طرفداران تعالی‌گرایی، از برخی جهات تقریباً همه‌خداگرا نیز بودند، اینکه خدا در جهان طبیعی وجود دارد. بنابراین، اینجا جایی است که می‌توانید خدا را در جهان طبیعی پیدا کنید.

بنابراین، فلسفه متعالی به یک معنا از مکتب توحیدی جدا شده است. اکنون، برخی از این پیروان مکتب توحیدی هنوز در کلیساهای توحیدی شرکت می‌کردند، بنابراین این یک جدایی کامل نیست. با این حال فلسفه متعالی جنبشی برآمده از توحید است که بر این نوع چیزها تأکید دارد و بهترین بیان رالف والدو امرسون در این مورد این است که

خب، حالا سوال این است که پیروان کلیسای توحیدی به چه چیزی اعتقاد دارند؟ این چیزی است که ما می‌خواهیم بفهمیم. متأسفانه، شما می‌توانید پیروان کلیسای توحیدی را بیشتر از روی آنچه که باور ندارند شناسایی کنید تا آنچه که باور دارند. در هر صورت، آنها به چه چیزی اعتقاد دارند؟ او، منظورم این بود که قبل از این کار، بگویم که آنها به چه چیزی اعتقاد دارند؟ قبل از این کار، اجازه دهید فقط یک تصویر دیگر به شما نشان دهم.

پیروان کلیسای توحیدی در سال ۱۹۶۱ با پیروان کلیسای جهانی متحد شدند. بنابراین، پیروان کلیسای توحیدی و پیروان کلیسای جهانی در سال ۱۹۶۱ گرد هم آمدند و فرقه‌ای به نام فرقه توحیدی-جهانی را تشکیل دادند. بنابراین، کلیساهای توحیدی که در مرکز این روستاهای نیوانگلند می‌بینید، کلیساهای توحیدی-جهانی هستند.

و دفتر مرکزی درست در بوستون است، دفتر مرکزی بین‌المللی. آنجاست، پرچم آنها، پرچم آبی و در سمت راست، ساختمان مجلس ایالتی را می‌بینید.

خب، می‌توانید حدس بزنید که اینجا کجا هستید، قرار است از کنار آن ستاد عبور کنیم و وقتی رسیدیم، آن را به شما نشان دهیم. اما خب، بله. آن سال چه سالی بود؟ ۱۹۶۱

بله، ۱۹۶۱. باشه، منظورم این بود که بگم. باشه

حالا، یونیتارین‌ها چه اعتقادی دارند؟ سوال این است. و شما به یک استراحت ده ثانیه‌ای نیاز دارید. نه، پنج ثانیه استراحت.

تازه چهارشنبه‌ست. پنج ثانیه. فقط همین پنج ثانیه رو چهارشنبه وقت داری

پنج ثانیه است. خدا به دادتان برسد. این جنبش به نوعی توسط همین افراد پایه گذاری شد

آنها به چه چیزهایی اعتقاد دارند؟ بسیار خب. من قصد دارم به هشت مورد از باورهای آنها اشاره کنم. متأسفانه، برخی از آنها منفی هستند.

بنابراین، این چیزی است که آنها در برابر آن تعریف از توحیدگرایی واکنش نشان می‌دهند. بسیار خب. بیایید با یک نکته مثبت شروع کنیم.

پیروان کلیسای توحیدی به عشق ورزیدن به همسایه اعتقاد داشتند. آنها به کارهای خیریه اعتقاد داشتند. بنابراین این چیز خوبی است.

خب، با دیدی مثبت شروع می‌کنیم. آنها به نیکوکاری اعتقاد داشتند. آنها به دوست داشتن همسایه و غیره اعتقاد داشتند.

هستیم، توحیدگرایی در آمریکا. خب، حالا این فقط بخشی از ماجراست، آنها B بله، ما هنوز تحت سلطه‌ی به چه چیزی اعتقاد دارند؟ به چه چیزی اعتقاد دارند؟ بله. خب، اول از همه، آنها به کارهای خیریه اعتقاد داشتند.

آنها به عشق ورزیدن به همسایه اعتقاد داشتند. فکر می‌کنم این خیلی متمایز باشد. اگر وارد یک واحد شوید من همین چند روز پیش در اندوور قدم می‌زدم و از کنار کلیسای یونیتارین یونیورسالیست و تابلوهای کلیسا و همه چیز آن رد شدم، که خیلی درگیر کارهای خیریه و تغییر جامعه به سمت بهتر شدن و از این قبیل چیزها بودند.

خب، این شماره یک است. شماره دو، البته، انکار تثلیث است. اینجاست که آنها واقعاً از مسیحیت تاریخی فاصله می‌گیرند.

آنها تثلیث را انکار می‌کنند. این انکار تثلیث است. بسیار خب

مورد سوم، که از مورد دوم می‌آید، انکار کفار است. این انکار آموزه کفار است. اگر قرار است کفار جهانی باشد، نیازی به کفار نیست.

اگر وقتی همه می‌میرند، شما خواهید رفت و با خدا خواهید بود. شما نیازی به کفاره در این دنیا ندارید. بنابراین این انکار کفاره است، به خصوص کفاره‌ای که با مرگ مسیح بر روی صلیب مطرح شده است.

درست است. آنها معتقدند که عیسی انسان خوبی، اخلاقی و پایبند به اصول اخلاقی بوده است. آنها معتقدند که او واقعاً زندگی کرده است.

او تا حدودی شبیه پیامبران است. بنابراین، آنها معتقدند که او واقعاً زندگی کرده است. آنها خوشحال می‌شوند که درباره روح صحبت کنند، اما این برای آنها شخص سوم تثلیث نیست.

روح، فقط روح خداست که در جهان طبیعت عمل می‌کند یا خدا در روح ما، در بدن ما و غیره عمل می‌کند. بنابراین، برای آنها، این همان روح است. حال، اگر این دومی، شخص دوم تثلیث را در نظر بگیرید، همه ما این را می‌دانیم، مگر نه، ما از مسیحیت محض؟

عیسی مرد خوبی است. او مرد اخلاق‌مداری است. او مرد خوبی است.

تو باید مثل عیسی باشی. سی. اس. لوئیس در کتاب «مسیحیت محض» در این مورد چه گفته است؟ او یا یک دیوانه است یا یک پروردگار. لوئیس گفته است که هرگز نمی‌توانی در مورد عیسی این حد وسط را بگیری.

این غیرممکن است زیرا او یا همان کسی است که ادعا می‌کرده، یعنی پروردگار است، یا یک دیوانه است، زیرا مردی است که مدام می‌گفته خداست و کارهایی را انجام می‌دهد که خدا انجام می‌دهد و همه چیز. بنابراین او پروردگار است یا دیوانه. بنابراین سی. اس. لوئیس اجازه نمی‌دهد مردم این حد وسط را بگیرند، اما یونیورسالیست‌های توحیدی اساساً این حد وسط را گرفته‌اند و بر عیسی مسیح ایستاده‌اند.

مرد اخلاق‌مدار و پیامبر خوبی بود. ما باید چیزهایی از او یاد بگیریم. بله.

باشه. پس، این انکار کفاره‌ست. آره، الکساندر.

بله، پیروان کلیسای توحیدی. باید نگاه کنم و ببینم در چند کشور فعالیت دارند، اما هنوز کلیساهای توحیدی در انگلستان وجود دارد. من از کنار کلیساهای توحیدی در انگلستان رد شدم.

آره. و نمی‌دونی، اینجا بوستون می‌شه؟ اینجا می‌شه دژ توحیدگرایی توی حیاط خلوتمون.

باشه. آره. بله.

سوال خوبی است، چون اگرچه این ادغام تا سال ۱۹۶۱ اتفاق نیفتاد، می‌دانید، در زمان ما، قرن بیستم، پیروان کلیسای توحیدی اساساً جهان‌شمول‌گرا هم بودند. بنابراین، کاملاً طبیعی بود که آنها گرد هم بیایند و بالاخره هم این اتفاق افتاد. مدتی طول کشید، اما بالاخره این اتفاق افتاد.

آره. برای چی؟ آره. بذار برگردم پیش فریمن و بیارمش. آره. اینجاست. اوه. اونجاست، همینجاست. آره. فریمن ۱۷۵۹، ۱۸۳۵ است.

بسیار خوب. چهارم، باید بگویم، پیروان مکتب توحید یا به آموزه گناه نخستین اعتقاد داشتند یا آن را انکار می‌کردند. آنها آموزه گناه نخستین را انکار می‌کردند.

گناه اولیه وجود ندارد. مردم اشتباه می‌کنند. مردم ممکن است اشتباه کنند، و حتی ممکن است برخی از مردم گناه کنند.

این یک احتمال است. اما گناه اولیه، گناه یک بیماری ارثی است که از آدم به ارث رسیده است. به هیچ وجه می‌دانی.

بنابراین، آنها دکترین گناه نخستین را انکار کردند. بله. بله.

باشه. جیمز فریمن. باشه.

بله. درست است. او کشیش انگلیکان کلیسای کینگ بود.

و در سال ۱۸۸۵، او نقل مکان کرد، او آنجا ماند، آنها در کلیسا ماندند، اما در سال ۱۸۸۵، آنها به کلیسای یونیتارینیسم نقل مکان کردند و به عنوان یک جماعت به او به عنوان کشیش، به عنوان، باید بگویم، کشیش خود پیوستند. به همین دلیل است که او بسیار مهم است: این اولین کلیسای در آمریکا است که به کلیسای یونیتارین تبدیل شده است، کلیسای کینگ. بله.

فریمن، این کمی می‌کنه؟ آره. باشه. پس، گناه اولیه‌ای در کار نیست.

به یک معنا، گناه برای این افراد آشکار شده است. بسیار خب. نکته دیگری که باید به آن توجه کنیم، شماره پنج است، این است که آنها آموزه تقدیر ازلی را انکار می‌کردند.

آنها با برداشت کالوینیستی پیوریتن از برگزیدگی، تقدیر و انتخاب مضاعف مبارزه کردند. آنها همه اینها را انکار کردند. بنابراین، آنها واقعاً با کالوینیست‌ها در حال مبارزه هستند.

شکی نیست که به دلایل زیادی این اتفاق افتاده، اما به این دلیل هم. خب. مورد ششم، آنها این را توسعه دادند، شاید نه کاملاً آگاهانه، اما نوعی رستگاری را از طریق اخلاق خوب، رستگاری از طریق اصول اخلاقی رستگاری از طریق انسان خوب بودن، که اینگونه است که شما خود را در یک رابطه خوب با خدا قرار می‌دهید.

بنابراین، به نوعی به نوعی نجات توسط یک شخصیت تبدیل شد. پس نجات از طریق اعمال. بنابراین شاید آنها کاملاً قصد نداشتند که از کاتولیک‌های رومی و نجات از طریق اعمال پیروی کنند، اما این روشی بود که پیش رفت.

بله. در نهایت، همه هنوز نجات یافته‌اند. حال، اگر به واعظ توحیدی در بوستون، ویلیام الری چانینگ، مراجعه کنید، او در کلیسای خود مشغول موعظه است.

اگر او یک مرتد مطلق را در آنجا ببیند، کسی که واقعاً گناهکار است و از خدا عصبانی است و از این قبیل، خب، او را موعظه خواهد کرد، اما او می‌داند که اگر در این زندگی نجات پیدا نکنند، در زندگی پس از مرگ دوران تطهیر را پشت سر خواهد گذاشت، اما در نهایت، او خواهد رفت و با خدا خواهد بود. بنابراین، آنها متقاعد شده‌اند که این اتفاق خواهد افتاد. بله.

یک مثال خوب از آن مدرسه الهیات هاروارد است. آنها به مدرسه الهیات هاروارد می‌روند. آنها مدرک کارشناسی ارشد الهیات می‌گیرند.

آنها به خدمت کلیسای توحیدی-جهانی منصوب می‌شوند. بله، آنها خادم هستند. آنها خادمان منصوب شده هستند.

حالا، یک کاری که یونیتاریسم انجام داده است، به نظرم یونیتاریسم این واقعیت را که آنها مسیحی ارتدکس نیستند، تشخیص می‌دهد و در مورد آن صادق است. آنها با ایمان مسیحی ارتدکس همسو نیستند. بنابراین فکر می‌کنم آنها گاهی اوقات مراقب هستند که خود را مسیحی ننامند، حداقل نه به معنای ارتدکس آن.

باشه. هنوز چند چیز دیگه هست که اونا بهش اعتقاد داشتن یا نداشتن یا دارن یا ندارن. باشه.

مورد ماقبل آخر چیزی است که قبلاً به آن اشاره کردیم. آنها دیدگاه بسیار پایینی نسبت به کتاب مقدس دارند، اگر اصلاً دیدگاهی نسبت به کتاب مقدس داشته باشند. مطمئناً دیدگاه پایینی است، اگر دیدگاهی وجود داشته باشد.

بنابراین، کلمه‌ای که من استفاده خواهم کرد این است که کتاب مقدس مرجع، منبع مرجع برای جهان‌گرایی توحیدی نیست. اگر شما پیروان توحیدی دارید که کتاب مقدس یا بخش‌هایی از آن را می‌خوانند، اگر واعظان توحیدی دارید که ممکن است از خوشابحال‌ها موعظه کنند یا ممکن است از عشق به خدا و غیره موعظه کنند، اشکالی ندارد. اما آن واعظ توحیدی هرگز نمی‌گوید که کتاب مقدس مرجع خدا برای حقیقت است.

بنابراین، آنها هرگز این را نمی‌گویند. بله. درست است.

خب، وقتی به ... فکر می‌کنیم، دکترین کلمه‌ی چندان مناسبی نیست. بله. درسته. به جورایی ... بله.

دکترین ... بله. باشه. خب، چیزی که اونا ... این من رو به نکته‌ی آخرم می‌رسونه.

پس چرا این نکته را مطرح نمی‌کنم، و بعد خواهیم دید که آنها چگونه به اینجا می‌رسند؟ آنها دیدگاه والایی نسبت به عقل، دیدگاه والایی نسبت به عقلانیت، و دیدگاه والایی نسبت به اینکه ما می‌توانیم از عقل خود برای تعیین حقیقت استفاده کنیم، داشته‌اند و دارند. حالا اعتراف می‌کنم، اینجا دارم در مورد توحیدگرایی سخنرانی می‌کنم، اما اعتراف می‌کنم که هرگز در مراسم توحیدگرایی شرکت نکرده‌ام و به نوعی به واعظ نگاه نکرده‌ام، حرف‌هایش را نشنیده‌ام و غیره.

من باید به وقتی این کار رو بکنم. فقط به این موضوع علاقه دارم. اما گمان من اینه که در مراسم توحیدی چیزی که واعظ قراره بهش تکیه کنه، به استدلال منطقی در مورد خوب بودن یا به استدلال منطقی در مورد خوب بودن از نظر اخلاقی به این دلیل که برای خیر عمومی خوبه.

خب، این حدس منه. شاید اشتباه کنم، اما فکر نمی‌کنم. باشه.

خب، این توحیدگرایی است، توحیدگرایی آمریکایی. اول از همه، پیشینه و بعد، حالا می‌رسیم به آمریکا. اجازه دهید چند دقیقه‌ای مکث کنم.

سوالاتی در مورد اینکه چه چیزی بیشتر از همه برای ما جالب است، انتقال این موضوع به مسیحیت آمریکایی است. خب، آیا در مورد فریمن یا ویلیام الری چانینگ سوالی دارید؟ خیلی مهم است. یک شخص بسیار مهم در مسیحیت آمریکایی این موضوع را شکل داده است یا در مورد توحیدگرایی، به طور کلی، در مورد آنچه که آنها باور دارند.

سوالی دارید؟ باشه. خب، امتحان، همینجا تموم میشه. امتحان ساعت اول همینجا تموم میشه.

خب، شما درس‌های اول تا ششم را دارید. پس، ما خوب پیش می‌رویم. این به شما چند روز فرصت می‌دهد تا با توجه به درس‌هایتان برای امتحان آماده شوید.

آره. اوه. بله.

رالف والدو امرسون و چند روشنفکر در لکسینگتون و کنکورد. من نام او را ذکر کردم زیرا شما با نام او در را تأسیس کردند Transcendentalism ادبیات و غیره آشنا هستید. با این حال، چند نفر این جنبش به نام که یک جنبش روشنفکری بسیار نخبه بود.

منظورم این است که این افراد شاعر، نویسنده، متفکر و غیره بودند. بنابراین مطمئناً این جنبش برای هر کسی نبود. بنابراین، این یک جنبش فکری بسیار قدرتمند بود.

دلیل اینکه فلسفه متعالیه تأثیر واقعی بر فرهنگ گسترده‌تر آمریکایی، نه لزوماً فرهنگ مسیحی، بلکه فرهنگ گسترده‌تر دارد، این است که این افراد نابغه‌های ادبی و افراد ادبی بودند که مردم آثارشان را می‌خواندند. بنابراین اینگونه است که این فلسفه بر فرهنگ گسترده‌تر تأثیر گذاشته است. بله.

یه چیز دیگه اینجا. می‌فهمی ما اینجا کجاییم. می‌فهمی برای امتحان کجاییم.

باشه. خدا به دلتون رحم کنه. فکر نمی‌کنم امروز بتونم دومین بیداری بزرگ رو با پنج دقیقه مونده شروع کنم.

جمعه پنج دقیقه به شما فرصت می‌دهم تا یک فنجان قهوه دیگه و سوالات را آماده کنید. جمعه کتاب‌ها را بیاورید و ما به شما کمک می‌کنیم تا دوباره برای امتحان آماده شوید.

این سخنرانی دکتر راجر گرین در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۹، ظهور توحیدگرایی آمریکایی است. دین در انقلاب آمریکا.